

پیش‌ها و پانچ‌ها

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوبه‌ها شیخ خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

مقدمات؛ علم؛ موانع کسب علم؛ خرافات

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

نویسنده: احمد بلال یکتا پرست

تاریخ: ۱۴۰۲/۲/۱

می‌خواهم نظر مبارک حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی را درباره‌ی منشأ و اعتبار حروف ابجد بدانم. کسانی هستند که خیلی به حساب این حروف توجه دارند، تا جایی که حتی برای اثبات حقانیت چیزهایی که حق می‌دانند به آن احتجاج می‌کنند.

پاسخ

تاریخ: ۱۴۰۲/۲/۱۸

حروف ابجد (أبو جاد)، خاستگاه اسلامی ندارد، بل از الفبای عبری و آرامی نشأت گرفته است که ریشه در زبان و فرهنگ فنیقی‌ها دارد^۱ و فنیقی‌ها مردمی بت‌پرست بودند^۲. شاید به همین دلیل، برخی عالمان مسلمان در قرن دوم هجری باور داشتند که این حروف، نام‌های شیاطین بوده و در زمان جاهلیت وارد زبان و فرهنگ عرب شده است^۳؛ همچنانکه بسیاری از زبان‌شناسان و مفسران مسلمان تصریح کرده‌اند که این حروف عربی نیست^۴ و عرب با حساب جمل آشنایی نداشته است^۵، در حالی که چنین حسابی تحت عنوان «جماتریا»، میان کاهنان و ساحران یهودی رواج داشته و شواهد گویای آن است که از طریق آنان به میان مسلمانان راه یافته است؛ چنانکه مقاتل (د. ۱۵۰ ق)، ابن هشام (د. ۲۱۳ ق)، طبری (د. ۳۱۰ ق) و دیگران روایت کرده‌اند که گروهی از یهودیان مدینه پس از نزول آیه‌ی ﴿الْم﴾، به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: «يَا مُحَمَّدُ، يَدُكَ لَنَا أَنْتَ تَتْلُو فِيمَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ: ﴿الْم﴾، وَقَدْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلَكَ أَنْبِيَاءَ، مَا نَعْلَمُهُ بَيْنَ لِنَبِيِّ مِنْهُمْ مَا مَدَّةُ مُلْكِهِ وَمَا أَكُلُ أُمَّتِهِ! أَفَتَدْخُلُونَ فِي دِينِ إِنْمَا مَدَّةُ مُلْكِهِ وَأَجَلُ أُمَّتِهِ إِحْدَى وَسَبْعُونَ سَنَةً؟!»؛

۱. بنگرید به: المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام لجواد علي، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ تاریخ الأدب العربي لشوقي ضيف، ج ۱، ص ۲۴.

۲. بنگرید به: قصة الحضارة لويل دورانت، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳. بنگرید به: المختصر الفقهي لابن عرفة، ج ۸، ص ۲۱۰؛ تاج العروس من جواهر القاموس للزبيدي، ج ۷، ص ۴۰۱.

۴. بنگرید به: شرح كتاب سيبويه للسيرافي، ج ۴، ص ۳۸؛ المحكم والمحيط الأعظم لابن سيده، ج ۷، ص ۴۵۱؛ تاج العروس من جواهر القاموس للزبيدي، ج ۷، ص ۴۰۳.

۵. بنگرید به: غرائب التفسير وعجائب التأويل لأبي القاسم الكرماني، ج ۱، ص ۱۱۰.

«ای محمد! شنیده‌ایم یکی از چیزهایی که می‌گویی بر تو نازل شده، الف لام میم است، در حالی که خداوند پیش از تو پیامبرانی را فرستاده است و ما سراغ نداریم که برای کسی از آنان مدت حکومت و بقاء امتش را بیان کرده باشد! آیا پس شما به دینی وارد می‌شوید که مدت حکومت و بقاء امتش تنها ۷۱ سال است؟!» پس اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعجب شدند و از آنان پرسیدند که چگونه آن را حساب کرده‌اند، پس آنان گفتند: «أَخَذْنَاهَا مِنْ حِسَابِ الْجُمْلِ، الْأَيْفُ وَاحِدَةٌ، وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ، فَهَذَا إِخْدَى وَسَبْعُونَ سَنَةً، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ «آن را از حساب جمل گرفته‌ایم! الف ۱ است و لام ۳۰ است و میم ۴۰ است که مجموع آن‌ها می‌شود ۷۱ سال! پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید»^۱ و روشن است که خنده‌ی آن حضرت، به جهل آنان بود؛ چراکه رابطه‌ی میان این حروف و اعداد، رابطه‌ای طبیعی یا عقلی نیست تا امری ثابت و واقعی باشد، بل رابطه‌ای وضعی و اعتباری است که توسط برخی اقوام بت‌پرست در فنیقیه برقرار شده است و با این وصف، جز گروهی جاهل، آن را مبنای شناخت یا پیشگویی قرار نمی‌دهند؛ چنانکه ابن بابویه (د. ۳۸۱ق) در «معانی الأخبار» به دنبال این روایت آورده است: «فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكُتِبَ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ نَطَقَ بِهَا، أَمْ أَرَأَيْكُمْ دَلَّكُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ بَعْضُهُمْ: كِتَابُ اللَّهِ نَطَقَ بِهِ، وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: بَلْ أَرَأُونَا دَلَّتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَنْطِقُ بِمَا تَقُولُونَ! فَعَجَزُوا عَنْ إِيْرَادِ ذَلِكَ، وَقَالَ لِلْآخَرِينَ: فَدُلُّونَا عَلَى صَوَابِ هَذَا الرَّأْيِ! فَقَالُوا: دَلِيلُهُ أَنَّ هَذَا حِسَابُ الْجُمْلِ! فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ دَلَّ عَلَى مَا تَقُولُونَ؟! وَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْحُرُوفِ إِلَّا مَا اقْتَرَحْتُمْ بَلَا بَيَانٍ! أَرَأَيْتُمْ إِنْ قِيلَ لَكُمْ: إِنَّ هَذِهِ الْحُرُوفَ لَيْسَتْ دَالَّةٌ عَلَى هَذِهِ الْمُدَّةِ لِمُلْكِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ، وَلَكِنَّهَا دَالَّةٌ عَلَى أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ قَدْ لَعِنَ بَعْدَ هَذَا الْحِسَابِ، أَوْ أَنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ وَمِنَّا بَعْدَ هَذَا الْحِسَابِ دَرَاهِمَ أَوْ دَنَانِيرَ؟! قَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا ذَكَرْتَهُ مَنْصُوصًا عَلَيْهِ فِي «الْم»! فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَا شَيْءٌ مِمَّا ذَكَرْتُمُوهُ مَنْصُوصٌ عَلَيْهِ فِي «الْم»! فَإِنْ بَطَلَ قَوْلُنَا لِمَا قُلْنَا، بَطَلَ قَوْلُكُمْ لِمَا قُلْتُمْ! فَقَالَ خَطِيبُهُمْ وَمَنْطِقِيُّهُمْ: لَا تَفْرَحْ يَا عَلِيُّ بَأَنَّ عَجْرُنَا عَنْ إِقَامَةِ حُجَّةٍ عَلَى دَعْوَانَا! فَأَيُّ حُجَّةٍ لَكَ فِي دَعْوَاكَ؟ إِلَّا أَنْ تَجْعَلَ عَجْرَنَا حُجَّتَكَ! فَإِذَا مَا لَنَا حُجَّةٌ فِيمَا نَقُولُ، وَلَا لَكُمْ حُجَّةٌ فِيمَا تَقُولُونَ! قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا سَوَاءَ، إِنَّ لَنَا حُجَّةً، وَهِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ»^۲؛ «پس علی علیه السلام به آنان فرمود: آیا کتابی از کتاب‌های خداوند این حساب شما را تأیید کرده یا آراء خودتان دلیل بر آن بوده است؟ پس برخی‌شان مدعی شدند که کتاب خداوند آن را تأیید کرده و برخی‌شان اعتراف کردند که آراء خودشان دلیل بر آن بوده است. پس به گروه نخست فرمود: کتابی از نزد خداوند را بیاورید که آن را تأیید کرده است!

۱. برای این روایت، بنگرید به: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۸۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۹؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۶؛ تفسیر علی بن ابراهیم القمی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ معانی الأخبار لابن بابویه، ص ۲۳؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۲۱؛ البیان فی عدای القرآن لأبی عمر الدانی، ص ۳۳۰؛ تفسیر الماوردی، ج ۱، ص ۶۵؛ غرائب التفسیر وعجائب التأویل لأبی القاسم الکرمانی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ التیسیر فی التفسیر للنسفی، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲. معانی الأخبار لابن بابویه، ص ۲۶ و ۲۷.

پس نتوانستند چیزی بیاورند و به گروه دیگر فرمود: دلیل تان بر درستی رأی تان چیست؟ پس گفتند: دلیل مان آن است که این حساب جَمَل است! پس علی علیه السلام فرمود: این چه دلیلی است؟! در حالی که شما صرفاً چیزی را به دلخواه خود و بدون حجت بر این حروف بار کرده اید! چه می گوئید اگر به شما گفته شود: این حروف بر مدت بقاء این امت دلالتی ندارد، بل دلیل بر آن است که هر یک از شما به عدد این حساب لعنت شده است، یا هر یک از ما و شما به عدد این حساب درهم و دینار خواهد داشت؟! پس گفتند: ای ابا الحسن! برای این چیزها که گفتی نصی در الف لام میم وجود ندارد! پس علی علیه السلام فرمود: همین طور برای چیزی که شما گفتید هم نصی در الف لام میم وجود ندارد! پس اگر سخن من به این دلیل باطل است، سخن شما هم به این دلیل باطل است! پس خطیب و متکلم آنان گفت: ای علی! از اینکه ما نمی توانیم حجتی بر ادعای خود اقامه کنیم شاد نشو. تو خودت چه حجتی بر ادعایت (یعنی حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) داری؟! مگر اینکه ناتوانی ما از اقامه ی حجت را حجت خود قرار دهی! در حالی که ممکن است نه ما حجتی بر سخن خود داشته باشیم و نه شما حجتی بر سخن خود داشته باشید! پس علی علیه السلام فرمود: ما و شما یکسان نیستیم. ما برای سخن خود حجت داریم و آن معجزه ای آشکار است». پس بدین گونه تصریح فرمود که حساب جَمَل، دلالتی بر درستی عقیده ی کسی یا سرنوشت او در آینده ندارد؛ چراکه چیزی جز تحکم و تخمین بی اساس نیست و آنچه حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اثبات کرده، معجزه ای آشکار است.

این روایت نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش، هیچ اعتباری برای حساب جَمَل قائل نبودند، تا حدی که از آن تعجب می کردند و به آن می خندیدند و یهودیان را به سبب داوری و پیشگویی بر اساس آن نکوهش می کردند، ولی متأسفانه چیزی که برای آنان عجیب و مضحک بود، به زودی مانند مرضی مسری از یهودیان به مسلمانان سرایت کرد و به یکی از خرافات رایج در میان آنان تبدیل شد؛ چنانکه در گفتاری از علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی آمده است:

«لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ، فَإِنَّهُمْ عَلَّمُوا الْمُسْلِمِينَ السَّحَرَ وَحِسَابَ الْجَمَلِ، وَلَمْ يَكُنْ يَتَعَاظَاهُمَا مُسْلِمٌ»؛ «خداوند یهودیان را لعنت کند؛ چراکه آنان سحر و حساب جَمَل را به مسلمانان آموختند، در حالی که مسلمانان را با آن دو کاری نبود».

به طور کلی، اسلام با «کهنات» سازگار نیست و کهنات، هر گونه تلاش برای آگاهی از غیب است، خواه با استخدام جن باشد و خواه با استفاده از رمل و خواه با نگرستن به نجوم و خواه با شمارش اعداد و حروف و خواه با هر شیوه و وسیله ی دیگر و این قاعده ی مهمی است که علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی آن را تبیین فرموده است؛ چنانکه یکی از یارانش ما را خبر داد، گفت:



«سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ تَكَلَّفَ عِلْمَ الْغَيْبِ فَهُوَ كَاهِنٌ، وَالْكَاهِنُ طَاغُوتٌ، قُلْتُ: وَمَا تَكَلَّفُ عِلْمَ الْغَيْبِ؟ قَالَ: طَلَبُهُ بِشَيْطَانٍ، أَوْ نَجْمٍ، أَوْ سَهْمٍ، أَوْ حَظٍّ، أَوْ حَزْفٍ، أَوْ عَدَدٍ، أَوْ قَدَحٍ، أَوْ كِتَابٍ، أَوْ مِرَاةٍ، أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ، قُلْتُ: فَمَنْ طَلَبَهُ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ فَهُوَ كَاهِنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ كَافِرٌ»؛ «شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس برای آگاهی از غیب تلاش کند، کاهن است و کاهن، طاغوت است، گفتم: منظور از تلاش برای آگاهی از غیب چیست؟ فرمود: طلب آن با شیطانی، یا ستاره‌ای، یا تیری، یا خطی، یا حرفی، یا عددی، یا فنجانی، یا کتابی، یا آینه‌ای، یا چیزی دیگر، گفتم: پس هر کس آن را با هر ابزاری طلب کند، کاهن است؟ فرمود: آری به خدا، کافر است».

همچنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَكْهَنَ أَوْ تُكْهَنَ لَهُ»؛ «از ما نیست کسی که کهنات کند، یا برایش کهنات کنند» و در روایت دیگری آمده است: «إِنَّ قَوْمًا يَحْسِبُونَ أَبَا جَادٍ، وَيَنْظُرُونَ فِي النُّجُومِ، وَلَا أَرَى لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ»؛ «گروهی هستند که حروف ابجد را حساب می‌کنند و (برای پیشگویی) به ستارگان می‌نگرند، در حالی که هر کس چنین کاری انجام دهد، نزد خداوند بهره‌ای ندارد». بی‌عَلْت نیست که بیشترین اعتنا به این کار خرافی، در میان غالیان و مدعیان دروغین شیعه وجود داشته است؛ چراکه آنان جاهل‌ترین و گمراه‌ترین گروه در میان مسلمانان بوده‌اند؛ مانند فارس بن حاتم قزوینی که کتابی با نام «عَدَدُ الْأَثَمَةِ مِنْ حِسَابِ الْجَمَلِ»؛ «تعداد ائمه به حساب جمل» دارد، در حالی که امام علی بن محمد هادی او را لعنت کرده و خونس را حلال دانسته و فرموده است: «هُوَ كَاذِبٌ فِي جَمِيعِ مَا يَدَّعِي وَيَصِفُ»؛ «او در همه‌ی آنچه ادعا و بیان می‌کند، دروغ‌گوست» و مانند فضل الله نعیمی استرآبادی که اساساً فرقه‌ای با نام «حروفیه» بنیان نهاده است؛ فرقه‌ای که آیات و روایات را با حساب جمل تفسیر می‌کنند و با این شیوه‌ی جاهلانه، معانی عجیب و غریبی را از آن‌ها استخراج می‌کنند و مانند علی محمد باب، مدعی دروغین مشهور، که پیروان نخستین خود را «حی»؛ «زنده» می‌نامید؛ چراکه آنان ۱۸ نفر بودند و عدد این کلمه به حساب جمل، ۱۸ می‌شود^۱ و مانند دجال خبیثی از اهل عراق که خود را «یمانی» می‌نامد و با کنار هم گذاشتن اعداد و حروف دلخواه، به اثبات دعاوی بی‌اساس خود می‌پردازد، در حالی که با این کار تنها حماقت خود را اثبات می‌کند و نمی‌فهمد!^۲ گویا برخی از این دست جاهلان و گمراهان شیعه مدعی شده‌اند

۱. الزهد لأحمد بن حنبل، ص ۴۶؛ العقوبات لابن أبي الدنيا، ص ۵۳؛ مسند البزار، ج ۹، ص ۵۲؛ الکنی والأسماء للدولابي، ج ۳، ص ۱۸۸؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۸، ص ۱۶۲؛ حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء لأبي نعیم الأصبهانی، ج ۴، ص ۱۹۴.
۲. الجامع لمعمر بن راشد، ج ۱، ص ۲۶؛ الجامع لابن وهب، ص ۷۶۹؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۵، ص ۲۴۰؛ مساوی الأخلاق للخرائطي، ص ۳۵۰؛ معجم ابن الأعرابي، ج ۲، ص ۸۳۹؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۱، ص ۴۱؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۸، ص ۲۳۹.
۳. رجال الکشي، ج ۲، ص ۸۰۶ و ۸۱۰.

۴. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی او، بنگرید به: مقاله‌ی آشنایی با مدعیان دروغین (۲).

۵. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی او، بنگرید به: مقاله‌ی آشنایی با مدعیان دروغین (۴).

کلیدهای اسماء خداوند هستند، بآه بهاء خداوند است و سین سناء خداوند است و میم مُلک خداوند است، تا آخر حروف، پس فرمود: معنای آن تنها این است که آن‌ها برای دلالت بر اسماء خداوند خلق شده‌اند، پس در آن‌ها فرو نروید مانند فرو رفتن کاهنان و درباره‌ی خداوند چیزی نگویید که به آن علم ندارید».

دسته‌ی دیگر، احادیثی هستند که از حساب جمل سخن می‌گویند و به نظر می‌رسد که آن را معتبر یا حتی خبردهنده از آینده می‌شمارند و آن‌ها تنها چهار حدیثند که در زیر به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. حدیث ابو لبید بحرانی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام که در آن آمده است: «جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام بمكة، فسأله عن مسائل، فأجابها فيها، ثم قال له الرجل: أنت الذي تزعم أنه ليس شيء من كتاب الله إلا معرووف؟ قال: ليس هكذا قلت، ولكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس، قال: فأنت الذي تزعم أنه ليس من كتاب الله إلا والناس يحتاجون إليه؟ قال: نعم، ولا حرف واحد، فقال له: فما **المص**؟ قال أبو لبید: فأجابته بجواب نسيته، فخرج الرجل، فقال لي أبو جعفر عليه السلام: هذا تفسيرها في ظهر القرآن، أفلا أخبرك بتفسيرها في بطن القرآن؟ قلت: وللقُرآن بطن وظهر؟ فقال: نعم، إن لكتاب الله ظاهراً وباطناً... فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك وأهلك، ثم قال: أمسك: الألف واحد، واللام ثلاثون، والميم أربعون، والصاد تسعون، فقلت: فهذه مائة واحد وستون، فقال: أبا لبید، إذا دخلت سنة إحدى وستين ومائة سلب الله قوماً سلطانهم»^۱؛ «مردی در مکه به نزد امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمد و از او درباره‌ی چیزهایی سؤال کرد و پاسخ گرفت، سپس به او گفت: آیا تو کسی هستی که می‌پنداری هیچ چیز در کتاب خداوند نیست مگر اینکه شناخته شده است؟ فرمود: من این طور نگفته‌ام، بلکه گفته‌ام: هیچ چیز در کتاب خداوند نیست مگر اینکه برای آن دلیل ناطقی از جانب خداوند در کتابش وجود دارد که مردم آن را نمی‌شناسند، گفت: آیا تو کسی هستی که می‌پنداری هیچ چیز در کتاب خداوند نیست مگر اینکه مردم به آن نیاز دارند؟ فرمود: آری، حتی یک حرف، مرد گفت: به **المص** چه نیازی دارند؟ ابو لبید می‌گوید: پس به او پاسخی داد که فراموش کردم، پس چون او بیرون رفت به من فرمود: این تفسیر آن در ظاهر قرآن بود، پس آیا به تو از تفسیر آن در باطن قرآن خبر بدهم؟ گفتم: مگر قرآن باطن و ظاهر دارد؟ فرمود: آری، قرآن باطن و ظاهر دارد... و هر کس گمان کند که کتاب خداوند مبهم است هلاک شده و هلاک کرده است! سپس فرمود: بشمار: الف ۱ است و لام ۳۰ است و میم ۴۰ است و صاد ۹۰ است، گفتم: می‌شود ۱۶۱، فرمود: ای ابو لبید! هنگامی که سال ۱۶۱ فرا رسد، خداوند حکومت قومی (یعنی بنی امیه) را از بین می‌برد! شکی نیست که این حدیث، ساختگی است؛

۱. المحاسن للبرقي، ج ۱، ص ۲۷۰



چراکه از یک سو راوی آن ابو لیبد مجهول است و در سندش ابو إسماعیل سراج وجود دارد که او نیز شناخته نیست و از سوی دیگر متن آن متناقض و غلط است؛ با توجه به اینکه اعتقاد به وجود ابهام در قرآن را هلاکت دانسته، ولی خود بزرگترین ابهام را به آن نسبت داده است و کدام ابهام بزرگتر از دلالت **«المص»** بر سقوط حکومت بنی امیه در سال ۱۶۱! و با توجه به اینکه حکومت بنی امیه در سال ۱۶۱ سقوط نکرد، بلکه در سال ۱۳۲ سقوط کرد و با این وصف، پیداست که جاعل حدیث با تاریخ آشنایی نداشته است! به علاوه، عیاشی (د. ۳۲۰ ق) در تفسیر خود عبارات دیگری را نیز به حدیث افزوده است که ساختگی بودن آن را آشکارتر می‌کند؛ مانند اینکه آورده است: «قَامَ قَائِمٌ وَلِدَ الْعَبَّاسِ عِنْدَ **«المص»**، وَيَقُومُ قَائِمًا عِنْدَ انْقِصَائِهَا بِ**«الر»**»؛^۱ «قائم فرزندان عباس نزد **«المص»** (یعنی سال ۱۶۱) قیام می‌کند و پس از آن قائم ما نزد **«الر»** قیام می‌کند» و **«الر»** یعنی سال ۲۳۱، در حالی که معلوم است قائم اهل بیت امام مهدی علیه السلام است و او در این سال قیام نکرد و اساساً تعیین وقت برای قیام او دروغ محسوب می‌شود؛ چنانکه خود فرموده‌اند: **«كَذَبَ الْوَقَاتُونَ»**؛^۲ «تعیین‌کنندگان وقت دروغگو هستند» و فرموده‌اند: **«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ»**؛^۳ «ما اهل بیتی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم» و فرموده‌اند: **«مَا وَقَّتْنَا فِيْمَا مَصَى، وَلَا نُوقَّتُ فِيْمَا يُسْتَقْبَلُ»**؛^۴ «در گذشته وقتی تعیین نکرده ایم و در آینده هم وقتی تعیین نخواهیم کرد» و فرموده‌اند: **«مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيَةً فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ، فَإِنَّا لَا نُوقَّتُ لِأَحَدٍ وَقَّتْنَا»**؛^۵ «هر کس از ما تعیین وقتی را برایت روایت کرد، ترس از اینکه او را دروغگو شماری؛ چراکه ما برای کسی وقتی تعیین نمی‌کنیم»!

۲. حدیث ابو جمعة رحمة بن صدقة از امام جعفر صادق علیه السلام که در آن آمده است: «أَتَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ -وَكَانَ زَنْدِيقًا- جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: **«المص»**، أَيُّ شَيْءٍ أَرَادَ بِهَذَا؟ وَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ؟ وَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ مِمَّا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ؟ قَالَ: فَأَغْتَاظَ مِنْ ذَلِكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ: أَمْسِكْ وَيَحْكُ: الْأَيْفَ وَاحِدٌ، وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَالصَّادُ تِسْعُونَ، كَمْ مَعَكَ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: أَحَدٌ وَثَلَاثُونَ وَمِائَةً، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِذَا انْقَضَتْ سَنَةٌ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ وَمِائَةً انْقَضَى مُلْكُ أَصْحَابِكَ، قَالَ: فَتَنَظَرْنَا، فَلَمَّا انْقَضَتْ سَنَةٌ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ وَمِائَةً يَوْمَ غَاشُورَا دَخَلَ الْمُسَوَّدَةُ الْكُوفَةَ وَذَهَبَ مُلْكُهُمْ»؛^۶ «مردی از بنی امیه که زندیق بود به نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت:

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳ و ۲۰۳

۲. الإمامة والتبصرة لعلی بن بابویه، ص ۹۵؛ الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۴۸۳؛ الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۱ و ۳۰۵؛ الغيبة للطوسی، ص ۴۲۶

۳. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۱ و ۳۰۴

۴. الغيبة للطوسی، ص ۴۲۶

۵. الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۱؛ الغيبة للطوسی، ص ۴۲۶

۶. معانی الأخبار لابن بابویه، ص ۲۸

سخن خداوند که فرموده است: **«المص»** چه معنایی دارد و کدام حلال یا حرامی یا چیزی که برای مردم مفید باشد در آن است؟ پس امام جعفر صادق علیه السلام به خشم آمد و فرمود: وای بر تو، حساب کن: الف ۱ است و لام ۳۰ است و میم ۴۰ است و صاد ۹۰ است، چقدر می‌شود؟ گفت: ۱۳۱! فرمود: هرگاه سال ۱۳۱ بگذرد، حکومت دوستان ساقط می‌شود، می‌گوید: پس دیدیم که وقتی سال ۱۳۱ گذشت، در روز عاشورا، سیاه‌جامگان به کوفه وارد شدند و حکومت بنی امیه ساقط شد! این حدیث نیز مانند حدیث قبل است، جز اینکه گویا جاعل آن (احتمالاً سلیمان بن خصیب یا ابو جمعة رحمة بن صدقة) -بر خلاف جاعل حدیث قبل- با تاریخ آشنایی داشته، ولی با حساب آشنایی نداشته است؛ چراکه جمع ۱، ۳۰، ۴۰ و ۹۰، ۱۶۱ می‌شود، نه ۱۳۱! وجود چنین احادیثی در کتب حدیث نشان می‌دهد که اهل حدیث چه اندازه در بررسی و ذکر احادیث، کم‌دقت و سهل‌انگار بوده‌اند!

۳. حدیث مروی از امام جعفر صادق علیه السلام که در آن آمده است: **«أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحِسَابِ الْجُمْلِ، وَعَقَّدَ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَسِتِّينَ»**^۱؛ «ابو طالب به حساب جمل مسلمان شد و با دست عدد شصت و سه را نشان داد». این روایتی است که از طرق مختلفی رسیده است، ولی معنای آن روشن نیست؛ همچنانکه میان الفاظ آن اختلاف است و از برخی طرق آن دانسته می‌شود که سخن امام جعفر صادق علیه السلام نبوده، بل سخن کس دیگری با او بوده و او در پاسخ فرموده است: **«بِكُلِّ لِسَانٍ»**؛ «به هر زبانی»^۲، یعنی به هر زبانی که می‌بایست مسلمان شد، نه به حساب جمل و در طریق دیگری آمده که این سخن عباس بن عبد المطلب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و منظورش آن بوده که ابو طالب با اشاره‌ی دست مسلمان شده است^۳، در حالی که این درست نیست؛ چراکه اشعار ابو طالب در اعتقاد به خداوند و پیامبرش صریح است و با وجود آن‌ها، نمی‌توان گفت که او با اشاره‌ی دست مسلمان شده؛ چنانکه در روایت مشهوری از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: **«قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا، فَقَالَ: كَذَبُوا، كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا؟! وَهُوَ يَقُولُ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا ... نَبِيًّا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ»**^۴؛ «به او گفته شد: آنان می‌گویند که ابو طالب کافر بوده است! پس فرمود: دروغ می‌گویند، چگونه کافر بوده است؟! در حالی که می‌گوید: آیا نمی‌دانید که ما محمد را پیامبری مانند موسی یافته‌ایم که در کتب گذشته وعده داده شده است؟!» آری، ممکن است لفظی که در اصل حدیث بوده، نه **«بِحِسَابِ الْجُمْلِ»**، بلکه **«بِكَلَامٍ مُجْمَلٍ»** بوده و دچار تصحیف و تحریف شده؛ چنانکه فخار بن معد (د. ۳۰۶ق) در کتاب «ایمان ابی طالب» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است:

۱. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۴۴۹؛ معانی الأخبار لابن بابویه، ص ۲۸۵.
 ۲. بنگرید به: الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۴۴۹؛ مجمع البحرین للطریحی، ج ۵، ص ۳۴۴.
 ۳. بنگرید به: معانی الأخبار لابن بابویه، ص ۲۸۶.
 ۴. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۴۴۸.

«إِنَّا لَنَرَى أَنْ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِكَلَامِ الْجَمَلِ»^۱؛ «ما برآنیم که ابو طالب با کلام جمل مسلمان شد»، یعنی با کلام مجمل و مراد از آن این است که نصّ شهادتین را بر زبان نیاورد، ولی معنای آن را اظهار کرد و همین برای مسلمان شدن او کافی بود. این احتمالی است که علامه منصور هاشمی خراسانی آئده الله تعالی در یکی از درس‌های خود بیان فرموده است و بر طبق آن، حدیث هیچ ارتباطی با حساب جمل ندارد.

۴. حدیث سماعة از امام جعفر صادق علیه السلام که در آن آمده است: «قُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ طَرَقَ بِغُلَامٍ طَرَقَهُ، فَقُطِعَ بَعْضُ لِسَانِهِ، فَأَفْصَحَ بِبَعْضٍ، وَلَمْ يُفْصَحْ بِبَعْضٍ، قَالَ: يَفْرَأُ الْمُعْجَمَ، فَمَا أَفْصَحَ بِهِ طَرَحَ مِنَ الدِّيَةِ، وَمَا لَمْ يُفْصَحْ بِهِ أَلَزَمَ الدِّيَةَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ هُوَ؟ قَالَ: عَلَى حِسَابِ الْجَمَلِ، أَلِفٌ دِيَّتُهُ وَاحِدٌ، وَالْبَاءُ دِيَّتُهَا اثْنَانِ، وَالْجِيمُ ثَلَاثَةٌ، وَالذَّالُ أَرْبَعَةٌ، وَالْهَاءُ خَمْسَةٌ، وَالْوَاوُ سِتَّةٌ، وَالزَّاءُ سَبْعَةٌ، وَالْحَاءُ ثَمَانِيَةٌ، وَالطَّاءُ تِسْعَةٌ، وَالْيَاءُ عَشْرَةٌ، وَالْكَافُ عَشْرُونَ، وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَالنُّونُ خَمْسُونَ، وَالسِّينُ سِتُّونَ، وَالْعَيْنُ سَبْعُونَ، وَالْفَاءُ ثَمَانُونَ، وَالصَّادُ تِسْعُونَ، وَالْقَافُ مِائَةٌ، وَالزَّاءُ مِائَتَانِ، وَالشِّينُ ثَلَاثُمِائَةٌ، وَالثَّاءُ أَرْبَعُمِائَةٌ، وَكُلُّ حَرْفٍ يَزِيدُ بَعْدَ هَذَا مِنْ أَبْجَدِ ثَلَاثَ مِائَةٍ دِرْهَمٍ»^۲؛ «به او گفتیم: مردی کودکی را ترسانده، پس بخشی از زبان او بند آمده است، به نحوی که برخی حروف را می‌گوید و برخی را نمی‌تواند، فرمود: حروف الفبا را می‌خواند، پس هر کدام که درست گفت، از دیه ساقط می‌شود و هر کدام که درست نگفت، مشمول دیه می‌شود، گفتیم: چطور؟ فرمود: به حساب جمل، دیه‌ی الف یک درهم، دیه‌ی باء دو درهم، دیه‌ی جیم سه درهم، دیه‌ی دال چهار درهم، دیه‌ی هاء پنج درهم، دیه‌ی واو شش درهم، دیه‌ی زاء هفت درهم، دیه‌ی حاء هشت درهم، دیه‌ی طاء نه درهم، دیه‌ی یاء ده درهم، دیه‌ی کاف بیست درهم، دیه‌ی لام سی درهم، دیه‌ی میم چهل درهم، دیه‌ی نون پنجاه درهم، دیه‌ی سین شصت درهم، دیه‌ی عین هفتاد درهم، دیه‌ی فاء هشتاد درهم، دیه‌ی صاد نود درهم، دیه‌ی قاف صد درهم، دیه‌ی راء دویست درهم، دیه‌ی شین سیصد درهم، دیه‌ی تاء چهارصد درهم و دیه‌ی هر حرفی بعد از این‌ها از ابجد هر کدام صد درهم». روشن است که این حدیث صحیح نیست؛ چراکه از یک سو راوی آن عثمان بن عیسی است و او از جمله‌ی کسانی است که مرگ امام موسی بن جعفر علیه السلام را انکار کردند تا اموالی که از او در اختیار داشتند را به وارثش امام رضا علیه السلام ندهند^۳ و روشن است که چنین کسی از تقوا و صداقت بهره‌ای ندارد و تبعاً قابل اعتماد نیست و از سوی دیگر بر خلاف روایات فراوان رسیده از اهل بیت و حتی بر خلاف روایت دیگری از سماعة است که دیه‌ی همه‌ی حروف را یکسان دانسته‌اند^۴.

۱. ایمان أبي طالب لابن معد، ص ۱۰۹.

۲. تهذيب الأحكام للطوسي، ج ۱۰، ص ۲۶۴.

۳. بنگرید به: رجال الکشي، ج ۲، ص ۸۶۰؛ الإمامة والتبصرة لعلی بن بابویه، ص ۷۵؛ عيون أخبار الرضا لابن بابویه، ج ۱، ص ۱۰۴؛ رجال النجاشي، ص ۳۰۰.

۴. برای این روایات، بنگرید به: الکافي للکليني، ج ۷، ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ من لا يحضره الفقيه لابن بابویه، ج ۴، ص ۱۱۲؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج ۱۰، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

از این رو، شیخ طوسی (د. ۴۶۰ق) به درستی استنباط کرده که تفصیل مذکور در این روایت، توسط برخی راویان اضافه شده و در اصل روایت وجود نداشته است؛ خصوصاً با توجه به اینکه بنا بر این تفصیل، اگر به درهم حساب کنیم، دیهی همهی حروف به یک دیهی کامل نمی‌رسد و اگر به دینار حساب کنیم، دیهی همهی حروف چند برابر دیهی کامل می‌شود و هیچ یک قابل قبول نیست.^۱

این‌ها همهی احادیثی است که درباره‌ی حروف ابجد و حساب جمل رسیده است و از آنچه گفتیم روشن شد که هیچ یک از آن‌ها مربوط و معتبر نیست. بنابراین، کسانی که در این وادی ظلمانی فرو رفته‌اند باید از خداوند بترسند و دست از خرافه‌گرایی بردارند و از کاهنانی که به آن اعتقاد و اشتغال دارند حذر کنند؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ بَرَّئَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ أَتَاهُ غَيْرَ مُصَدِّقٍ لَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^۲؛ «هر کس به نزد کاهنی برود و چیزی که می‌گوید را باور کند، از چیزی که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده، بی‌زاری جسته است و هر کس به نزد او برود و چیزی که می‌گوید را باور نکند، تا چهل شب نماز او پذیرفته نمی‌شود» و این یعنی گوش دادن به سخنان و خواندن کتاب‌های آنان نیز جایز نیست، اگرچه با اعتقاد نباشد.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوص‌هاشمی خراسانی
بازار محلی آجودانیه مشهد



۱. بنگرید به: الإستبصار للطوسی، ج ۴، ص ۲۹۳؛ تهذیب الأحکام للطوسی، ج ۱۰، ص ۲۶۴.
۲. المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۶، ص ۳۷۸؛ الکامل لابن عدي، ج ۴، ص ۸۳؛ الترغیب والترهیب للمنزري، ج ۴، ص ۱۸.